

مرگ در زمان زندگی



مرگ چیست؟ چه صورتی دارد؟ ما هنگام مرگ چگونه ایم؟ روبه مرگ بودن وحشت‌آور است چونان اندیشه‌اش، یا در لحظه‌ای که می‌میریم لحظات خوشی را تجربه می‌کنیم؛ آنچه از آن به لحظه‌های شیرین پیش از مرگ تعبیر می‌کنند!

مرگ چیست؟ چه صورتی دارد؟ ما هنگام مرگ چگونه ایم؟ روبه مرگ بودن وحشت‌آور است چونان اندیشه‌اش، یا در لحظه‌ای که می‌میریم لحظات خوشی را تجربه می‌کنیم؛ آنچه از آن به لحظه‌های شیرین پیش از مرگ تعبیر می‌کنند! مسأله تنها این نیست که پاسخ به این پرسش‌ها برای انسان دشوار است، بلکه اینک آنچه می‌فهمیم از خلال همه تجربه‌ها، آزموده‌ها و آموخته‌ها این است که پاسخ به این پرسش برای انسان - استوار بر اندیشه خودش - ناممکن است.

هرگونه پاسخی به هر کدام از این پرسش‌ها حدسی بیش نیست و میزان قانع‌کنندگی آن تنها به قدرت تخیل و توان زبان بر می‌گردد. زبانی که گاه به شعر و گاه به ملقمه‌ای از استدلالات مشکوک تلاش می‌کند مرگ را تبیین و تفسیر کند. البته حساب شعر که از عواطف و حالات و تجربه‌ای ناخودآگاه و گاه متفاوت شکل می‌گیرد از استدلالات سردرگم‌کننده و کلک‌های زبانی جداست، اما نتیجه این است که شعر احساسات اکتونی را در باب مرگ، آرزوها را در باب این اتفاق بزرگ می‌سازد و استدلال هم که مقدماتی محکم برای زدن حرفی قابل اعتنا درباره مرگ ندارد. هیچ انسانی خبر دقیقی از مرگ نداده است. کسی پس از مرگ زندگی نیافته تا بتواند از مردن، چیستی و چگونگی آن خبر دهد. مرگ امری ناشناخته بوده و هست و دیگر می‌توانیم - البته با کمی بدبینی که بخشی از واقع بینانی انسان معاصر است - بگوییم ناشناخته خواهد ماند.

این تناقض، اصلی‌ترین تناقض حیات و بودن برای انسان است، چرا که حقیقی‌ترین و ناگزیرترین واقعیت زندگی که همانا اتمام آن است، غیرقابل هضم و نافهمیدنی است. مرگ پایانی بر حیات است و هر حرفی - غیر از اشاراتی که در کتب الهی آمده - درباره این واقعیت محمل و غیرقابل اعتناست، چون نه از تجربه‌ای برآمده و نه از مقدمات و مبناهای مطمئنی نتیجه گرفته شده است. لذا مرگ در عین قطعی بودن در وقوع، ناشناخته، معلق و کاملاً انتزاعی است. در این حالت تا زمانی که نمرده ایم، مرگ ساکت و نامفهوم است و وقتی هم که می‌میریم تنها ناگوار، نامنتظر و غیرقابل هضم برای بازماندگان و برای ما هم... کسی نمی‌داند.

مرگ اندیشی از محبوب‌ترین موضوعات فلسفی است. مرگ اندیش بودن اغلب به عنوان اصلی‌ترین موضوع اندیشه بشر هم ساختمان فلسفی برخی فلاسفه چون سنکا، سیرنون، مونتینی، کی‌یرکگور، هایدگر و بدیو... را ساخته است و هم به عنوان راهی برای دریافت حقیقت، رستگاری، مبارزه، آرامش، زیستن اخلاقی یا اصیل، بنا به دستگاه فکری آن فیلسوف ترویج و توصیه شده است.

اما آیا مرگ اندیش بودن مواجهه و رویارویی با مرگ را ساده‌تر می‌کند؟ آیا مرگ اندیش بودن الزاماً نایل به مرگ آگاهی می‌شود و مرگ آگاهی آغوش آدمی را برای پذیرش مرگ باز می‌کند؟ آیا می‌توان از یک اندیشه که اینجا مرگ است و رسوبات روحی آن که اینجا تأثیرات عاطفی آرام بخش مرگ آگاهی است به نتایجی عملی و شیوه‌ای برای آمادگی هر لحظه برای مرگ رسید؟ میشل دو مونتینی درباره مرگ گفته است: فرجام کار ما مرگ است و همو اقتضای مقصود ماست. اگر دهشت مرگ فراگیردمان چگونه می‌توان قدمی برداشت، بی‌تب و تاب؟ مرهم، نسیان است و نیندیشیدن به مرگ، ولیکن کدام بلاهت فاحشی تواند به جهالتی چنین گران بینجامد؟ پس مرگ اندیش بودن الزاماً به آرامش منجر نمی‌شود، اما از آن جهت که به واقعیت خدشه‌ناپذیر می‌اندیشیم حساب ما را با کنش‌های روزمره و درگیری‌های خرد پاک می‌کند. اندکی گوشه‌گیری و شاید بی‌اعتنایی به دنیا نتیجه مرگ اندیشی است، اما خود مرگ همچنان نامنتظر و سهمگین است، چرا که مرگ یعنی نبودن و تصور نبودن برای انسان دشوار است، خاصه انسانی که به زندگی ادامه می‌دهد و از بودن ناامید نیست. تصور نبودن حتی برای دیگری هم این گونه است. وقتی پیر از کار افتاده‌ای در بستر بیماری از بین می‌رود، تازه تصور نبودنش واقعی می‌شود و میان تخیل مرگ تا عینیت آن برای دیگری هم فاصله زیادی وجود دارد.

مرگ؛ معنابخش زندگی

یکی از بنیانی‌ترین اندیشه‌های هایدگر با این بحث مبنایی در ارتباط است که مرگ معنابخش زندگی است. هستی خود به خود معنایی ندارد و تنها با درک و فهم مرگ است که زندگی معنایی اصیل و قطعی از خود نشان می‌دهد. اما حتی در این حالت هم مرگ اندیشی قابلیت پاسخ به فقدان، به عنوان حاصل مرگ را ندارد. مرگ به عنوان فقدان و احساس خلأ وجود دیگری، آنقدر عجیب و دور از ذهن است که تصورات گذرای مرگ و نیستی برای درک آن کافی نیست، مرگ باید همواره در

پس ذهن ما باشد همان گونه که خود همواره در کمین ما و دیگران است. مرگ همواره نامنتظر و رسیدن به واقعیت آن ناممکن است. هر چقدر هم که به سهمگین بودن و ناگوار بودن مرگ بیندیشیم و نزدیک شویم باز هم درک همه مرگ ناممکن است. شاید مرگ از همه این تصورات برای کسی که می میرد ساده تر باشد و خاک سرد، تلخی مرگ عزیز را زود به فراموشی بدل کند، اما اینها همه گمان است، همه حدس است. مرگ می تواند ساده یا پیچیده، دشوار یا سهل باشد. اما در همه این موارد ابهام و غیرمنتظره بودن ملحوظ است، ما تنها با اندیشه به مرگ اندکی مقاوم تر می شویم، تنها اندکی.

مرگ ناگهانی و کنار آمدن با مرگ!

مرگ های ناگهانی، این که جوانی از دست می رود یا دوستی بی هیچ دلیلی ناگهان خبر مرگش می رسد، بیشتر شبیه نوعی افراطی گری مرگ است. مرگ گویی خود را در افراطی ترین شکل به رخ می کشد. انگار تمام بازی ها را پوچ می کند، تمام سکه ها را از ارزش تهی می کند و خود را حاکم مطلق بودن می گرداند. نبودن همچون خط پررنگ و قطعی بودن اینجا حاضر می شود. سنکا فیلسوف، نمایشنامه نویس و سیاستمدار رومی می گفت برای تحمل چنین حالتی باید همواره آن را به یاد داشت، روی بد بودن، که شاید مرگ ناگهانی ظهوری از آن باشد، همواره با ماست. سنکا در قطعه ای به نام «در باب دهشت های مرگ» می نویسد: هیچ نعمتی دارنده اش را سعادتمند نخواهد کرد مگر آن که او در ذهنش با امکان خسران آن کنار آمده باشد. از این رو، روح خویش را در برابر آن بداقبالی ها که گریبان قدر قدرت ترین ها را نیز خواهد گرفت، سخت و مقاوم ساز.

آری روح سخت و مقاوم تنها زمانی امکان پذیر است که مرگ همواره در ذهن انسان حاضر باشد: «نیستی»، هردقیقه به عنوان امکانی نزدیک تصور شود. کسانی که اینچنین اند، وارسته و راحت ترند، هر چند تمام تصوراتشان اعم از هولناک یا زیبا، تصویری بیش نیست و واقعیت مرگ همچنان ناشناخته و نامفهوم است، اما این دیدن مرگ فارغ از کیفیتی که دارد و میزان مطابقتش با واقعیت، تنها راه مقاوم سازی است. در جهان معاصر شلوغی و صنعت های خوش رنگ و لعاب غیر ضروری چنان رشد کرده و علیه مرگ به کار افتاده که گویی مرگی در کار نیست. علمی که با عمل های زیبایی و... به تزئینی برای «بدن» تبدیل شده است، یا سرگرمی هایی که گویی نسیانی جمعی را به بشر حقه می کنند حاصلی ندارد جز مبارزه ای مذبوحانه با مرگ، مبارزه ای رقت انگیز با واقعیت؛ تنها واقعیت زندگی بشر. اما راه مقاوم شدن دوباره اندیشیدن آن هم به صورتی مداوم به مرگ است. اندیشه به امکان همیشگی نیستی، نیستی بسادگی همین حالا در مترو یا در خانه به واسطه زلزله یا سگته ای، در اتومبیل به واسطه کامیون سوداگری که در بزرگراه استاندارد یا غیراستاندارد با سرعتی فزاینده در حرکت است، در هواپیما یا هر جا که همین حالا هستید محتمل است. مرگ زیر چشمی شما را می پاید، در کمین نشست، کمینی که گاه 90 سال و گاه تنها اندک سالی طول می کشد و همواره ناگهانی، تلخ و ناشناخته می ماند. کمینی که تصورش تنها ما را کمی مقاوم تر می کند، مقاوم تر در هولناکی مرگ خودمان و بیشتر در برابر مرگ عزیزانی که یکی یکی ما را در برابر وجود بی معنای نیستی، تنهاتر می کنند.

علیرضا نراقی / جام جم